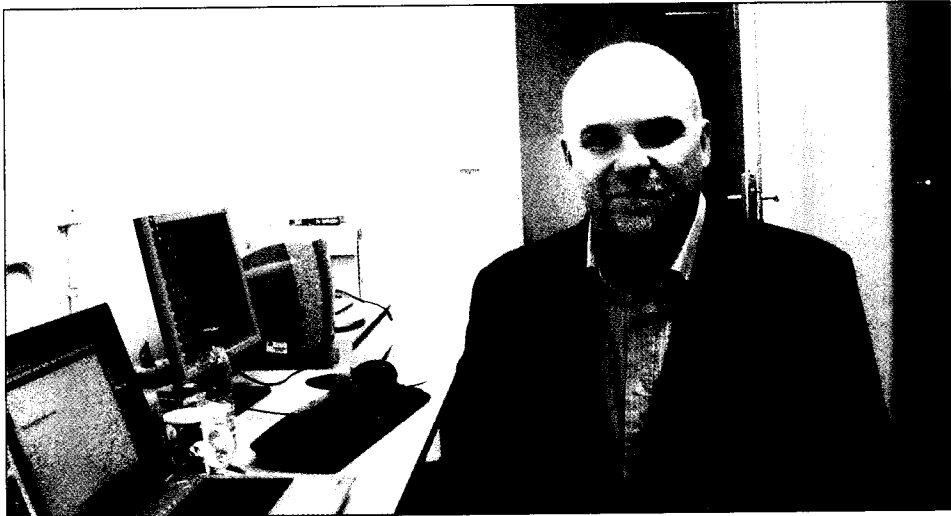


مخاطره و تشریک مساعی در ارتباطات بین فرهنگی گفت‌وگو با آنتونی پیم، نظریه‌پرداز و مدرس ترجمه

اسماعیل حدادیان مقدم

گروه مطالعات بین فرهنگی، دانشگاه روویرای ای ویرجیلی، اسپانیا

آنتونی پیم آدمی دوست داشتنی است. استرالیایی‌الاصل، متولد شهر پرت و سالهاست که از موطن خود دور است. خوش‌بین، سرحال و خستگی‌ناپذیر است. فوراً به سراغ اصل مطلب می‌رود و وقتی که درباره موضوع محبوبش یعنی ترجمه صحبت می‌کند چاشنی طنز و بذله‌گویی را هم به آن می‌افزاید. بعید است آدم با او صحبت کند و مجذوب دانش و اخلاق او نشود. پیم کتابها و مقالات زیادی درباره ترجمه نوشته است و سالهاست که در اسپانیا به کار تحقیق و تدریس ترجمه مشغول است. پیم به ویژه درباره آموزش ترجمه، بومی‌سازی ترجمه^۱ و استفاده از فن‌آوری در ترجمه تخصص دارد و صاحب



نظراست. بسیاری از مقالات او در نشریات معتبری چون تارگت، متا و ترانسلیتور به چاپ رسیده است. تحقیقات او درباره ترجمه در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی در اسپانیا شناخته شده است. در اسپانیا لاقلاً در دانشگاهی که من با آن سر و کار دارم کاغذ بازی اداری دست کمی از ایران ندارد و پیم به گفته خودش سالهاست که با آن دست و پنجه

^۱ localization

نرم کرده است. کارنامه پربار او با وجود مشغله مدیریت دوره دکتری ترجمه و مطالعات بین فرهنگی در دانشگاه روویرای ویرجیلی مثال زدنی است. از جمله آثار مهم او می‌توان به ترجمه و انتقال متن: مقاله‌ای در باب اصول ارتباط بین فرهنگی (۱۹۹۲) روش در تاریخ ترجمه (۱۹۹۸) و مذاکره مرزها: مترجمان و بین فرهنگها در تاریخ اسپانیا (۲۰۰۰) اشاره کرد. ویراستاری چندین کتاب از جمله جنبه‌های اجتماعی فرهنگی ترجمه مکتوب و شفاهی (۲۰۰۶) به همراه میریام شلزینگر و سوزانا یتما رووا و عضویت در شورای ویراستاری چند نشریه معتبر ترجمه را نباید از قلم انداخت.

شما پیشینه حرفه‌ای و دانشگاهی جالبی دارید. اهل استرالیا هستید. در سه رشته مطالعات رسانه‌ای، ادبیات تطبیقی و جامعه‌شناسی در فرانسه و ایالات متحده آمریکا تحصیل کرده‌اید و در حال حاضر محقق فعال، نظریه پرداز و مدیر دوره دکتری ترجمه و مطالعات بین فرهنگی در دانشگاه روویرای ویرجیلی در اسپانیا هستید. اگر فرض کنیم که ترجمه یکی از عوامل پیوند همه این چیزها به یکدیگر باشد لطفاً درباره دلایل آن بیشتر برای ما بگویید.

راستش را بخواهید ترجمه دست‌کم به آن معنای محدود که مترجمان انجام می‌دهند پاسخ شما نیست. زمانی که تحصیلات دانشگاهی را شروع کردم دو سالی می‌شد که در بخشی از آفریقای جنوبی که در آن زمان به آن رودزیا می‌گفتند کار و زندگی کرده بودم. در آنجا آخرین حکومت استعماری قرن برقرار بود و این کشور به ناچار نیز با بایکوت سایر کشورها مواجه شده بود. دلیل اصلی‌ام از تحصیل آن بود که سئوالهای بی‌پاسخ زیادی داشتم که تجربه صرف پاسخگوی آنها نبود. در ابتدا به سراغ تاریخ رفتم و به حکم منطق سر از ادبیات تطبیقی در آوردم، بیشتر به این دلیل که محققان این رشته همان کاری را می‌کردند که حالا به آن مطالعات فرهنگی می‌گویند. آنها در پی سئوالاتی مهم بودند که با روشهای محدود پاسخی به آنها داده نمی‌شد. سئوالاتی از همین دست مرا به سمت مارکسیسم و سپس به سوی جامعه‌شناسی فرهنگی سوق داد که هنوز هم علاقه‌ام را به خود بر می‌انگیزاند. در اواخر دهه ۱۹۷۰ که ساختارگرایی و زبان‌شناسی پساساختارگرایی مکاتب غالب به شمار می‌آمد دیگر به ترجمه از دید مشکلی روشنفکرانه و جالب نگاه نمی‌کردند. آثار دریدا را خواندم و به آن رنگ مادی‌گرایی زدم و این شد پایان‌نامه من درباره ترجمه. موضوع تز دکترایم ارتباط میان فرهنگهای ادبی بود و این هم ربطی به ترجمه نداشت. امروز هم سئوالاتی که بیش از همه ذهن مرا به خود مشغول میکند لزوماً محدود به ترجمه نیستند. من به مخاطره و تشریک مساعی^۱ در ارتباطات بین فرهنگی

^۱ Risk and cooperation

علاقه‌مند هستم. محرک من کابوسهای شبانه ترجمه‌های بد نیست. بلکه درک این واقعیت است که بیشتر بحرانهای بزرگ در جهان نتیجه نحوه دریافت نادرست فرهنگها از یکدیگر است. گروه تحقیقاتی ما «مطالعات بین‌فرهنگی» نام دارد و نه «مطالعات ترجمه»، چون قضیه تنها محدود به ترجمه نیست.

حالا من با مطالعات ترجمه چه نسبتی دارم؟ زمانی که در سال ۱۹۸۵ از پایان‌نامه دکترایم دفاع کردم چنان از دست دانشگاه‌ها به تنگ آمده بودم که تصمیم گرفتم چند صباحی عطایشان را به لقایشان ببخشم. یکی از کارهایی که برای گذران زندگی کردم ترجمه بود. سرانجام به بارسلونا رفتم و تا چند سال مترجم تمام وقت بودم و کلی پول درآوردم و همه‌اش را هم خرج کردم. مشتریان من هم همه جور آدمی بودند، از رییس جمهور کاتالونیا گرفته تا مسئولان برگزاری بازیهای المپیک بارسلونا. بعد کار تدریس نیمه وقت در مدرسه ترجمه دانشگاه اتونوما بارسلونا به من پیشنهاد شد، بعد هم به سمتی سه ساله در جزایر قناری منتهی شد (در آنجا صرفاً برای کسب درآمد به ترجمه شفاهی در سمینارها مشغول بودم). رفته‌رفته مربی تمام وقت مترجمان شدم و شاید هم روشنفکری پاره وقت.

وقتی درباره کارم از من سؤال می‌کنند می‌گویم که به کار تربیت مترجمان مشغولم. این جمله مفید، صادقانه، مبتنی بر نوعی مهارت و در عین حال جمله‌ای ساده است (مادرم قشنگ آن را درک می‌کند). البته هنوز هم به این امید دل خوش دارم که روزی مترجمان بتوانند دوشادوش سایر میانجی‌گران فرهنگی به ارتقای روابط بین فرهنگی کمک کنند. دلیلی هم نمی‌بینم که چنین امیدی تنها محدود به یکی دو رشته علمی باشد و بس.

در گفت‌وگو با جان میلتون^۱ می‌گویید «طرفداران مکتب مطالعات توصیفی از سنخ آدمهایی هستند که می‌شود با آنها نشست و گپ زد». با توجه به اینکه در حال حاضر شما باتفاق میریام شلزینگر و دانیل سیمونی مشغول ویراستاری کتابی با عنوان «فراسوی مطالعات توصیفی ترجمه: در بزرگداشت گیدون توری» هستید لطفاً درباره دیدگاه خود درباره مطالعات توصیفی ترجمه بگویید. در ضمن در فراسوی مطالعات توصیفی ترجمه چه چیزی وجود دارد؟^۲

مفهوم مطالعات توصیفی ترجمه توری به موقع و در زمانی طرح شد که تا پیش از آن شاهد انتشار تعداد زیادی آثار فاضل مابانه درباره ترجمه بودیم. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

^۱ Crop, 6, 2001.

^۲ این کتاب هم اینک منتشر شده است.

تصور وجود رشته‌ای مستقل و دانشگاهی به ناد مطالعات ترجمه و یا برنامه تحقیقاتی هماهنگی به این نام دشوار بود. آن چه وجود داشت افرادی بودند که درباره نحوه ترجمه کردن خود و اینکه بقیه چه طور باید ترجمه کنند صحبت می‌کردند. افرادی مثل نیومارک یا سلوسکوویچ از این صنف به شمار می‌آمدند و حتی آثار کلاسیک افرادی مانند والتر بنیامین و یا حتی جورج استاینر (که چندین قرن حرفه‌ایی از این دست را جمع کرد) از این قماش به شمار می‌روند. توری با تخطی از این مسیر (و با پیروی از هولمز و دیگران) نیاز به ایجاد رشته‌ای تجربی را اعلام کرد. در آن چهارچوب محققان می‌توانستند بدون آنکه پیشاپیش با اتخاذ مفهومی تاریخی در پی تعریف ترجمه خوب برآیند درباره چیستی ترجمه‌ها و آنچه مترجمان در جهان انجام می‌دهند بیشتر بدانند.

آن رشته تجربی که گفتم حالا دیگر وظیفه‌اش را از لحاظ تاریخی کم و بیش به انجام رسانده است. ما تنوع بیشماری در زمینه‌های مفاهیم ترجمه، معیارهای حرفه‌ای و نقشهای فرهنگی مترجمان کشف کرده‌ایم. هر کس که نوشته‌های این مکتب را خوانده باشد (و متأسفانه بیشتر کسانی که در حوزه مطالعات فرهنگی کار می‌کنند و یا سعی در احیای ادبیات تطبیقی دارند از این حیث مستثنی‌اند) می‌دانند که دیگر بازگشت به گذشته و جستجو در آرای متخصصان برای دانستن «ترجمه خوب» امکان ندارد. هنوز هم چیزهای زیادی است که باید کشف شوند. مطالعات توصیفی به حیات خویش ادامه خواهد داد و طبیعی است که مخالفان خود را نیز داشته باشد.

با این حال اگر از جنبه نظری نگاه کنیم، فکر می‌کنم به مرحله‌ای رسیده‌ایم که به چیزی بیش از توصیف نیازمندیم. مقادیر زیادی داده‌های تجربی تولید می‌شوند که در نهایت هم کسل‌کننده‌اند چون این داده‌ها در هیچ مدل معتبری توزیع نشده‌اند و در نتیجه کار چندانی هم برای ارتقای جنبه نظری این رشته انجام نمی‌دهند. ما بیش از داده به فکر نیاز داریم. (همان‌طور که پوپر در نقد علم در قرن بیستم اظهار می‌دارد پیشرفت نتیجه استنتاج یا تفکر سخت است و نه استقرا و یا همان داده‌های خام.) توری در بخش آخر کتاب *مطالعات توصیفی ترجمه و فراسوی آن* (۱۹۹۵) به این مهم پرداخته است. برای توری بخش «فراسو»، تدوین قوانین احتمالی بود. این قوانین راهی است متین برای توضیح داده‌هایی که ماحصل شاخه توصیفی مطالعات ترجمه است. بر این باورم که بیش از پیش به توصیفات خوب نیازمندیم. البته اینکه چه طور مطالعات ترجمه باید از این جهت گسترش یابد با نظر توری (و دیگر بزرگان رشته‌های علوم انسانی) مخالفم.

گمان نمی‌کنم که باید لزوماً در جستجوی قوانین برآییم آن هم صرفاً به این دلیل که علوم ظاهراً جز این رسالتی ندارند. رشته‌های علمی می‌آیند و می‌روند و تا زمانی که بتوانند پاسخگوی بعضی از نیازهای اساسی اجتماعی باشند دوام خواهند آورد. اگر نیازی به آنها نیست، پس حیاتشان هم جای سؤال دارد. از این دید امیدوارم مطالعات ترجمه بتواند متناسب با نیازهای اجتماعی که بیشمار و متنوع هستند رشد یابد. این بدین معنی است که تنها یک آینده مطلوب وجود ندارد. نیز بدین معنی است که من لاقلاً از جایگاهی که در آن قرار دارم نمی‌توانم وقوع اتفاقات خوش‌یمن (حالا اتفاقاتی بدیمن به کنار) را به چشم بینم و یا حتی به ذهن آورم. من تنها برحسب احتیاجهایی که احساس می‌کنم سخن می‌گویم. در مطالعات ترجمه در چهار زمینه به کار بیشتر نیازمندیم و تلاش ما در این زمینه‌ها می‌تواند پاسخی به مشکلات اجتماعی ریشه‌دار باشد.

زمینه اول جهانی‌سازی و ارتباط آن با مطالعات بین فرهنگی است. در مطالعات توصیفی ترجمه تنها دو فرهنگ وجود دارد (مبدأ و مقصد) و ترجمه تنها به یکی از آن دوسو متعلق است (سوی مقصد). حرکت دامنه‌دار محصولات فرهنگی و آدمهای فرهنگی چالشی بر سر راه این تفکر است. جامعه‌شناسی بین فرهنگی‌های حرفه‌ای (ترکیب‌بندی مجدد فرهنگهای مبتدی‌تر و در همین جاهاست که به گمانم ترجمه بوجود می‌آید) شاید بتواند برخی از اشکال پیچیده‌تر را پاسخگو باشد. پیش از آنکه بتوانیم بگوییم نحوه ارتباط ترجمه با سازوکار ارتباطات بین فرهنگی در دوره جهانی‌سازی چگونه است، در کنار داده‌های جامعه‌شناختی بهتر به الگوسازی بیشتری نیازمندیم. ما می‌توانیم چیزهای بسیار زیادی از نحوه کاربرد امروزی واژه «ترجمه» در جامعه‌شناسی‌های پست‌مدرن و نیز از کاربردهای بسیار متغیر واژه‌هایی چون «ترجمه فرهنگ» و «ترجمه فرهنگی» یاد بگیریم. آنها که در این رشته‌ها داد سخن می‌دهند کاملاً فاقد یکدستی اصطلاحات و روش‌شناسی تجربی هستند. اما آنها درباره آنچه اینک در جهان روی می‌دهد سخن می‌گویند و احساس می‌کنم برای ما نیز بهتر است به جای آنکه از بیرون گود به قضایا نگاه کنیم به آنها بیونددیم. اگر کمی بدبینانه نگاه کنیم باید بگوییم که بسیاری از صاحب‌نظران ترجمه که مانند شب‌پره به دور چراغ علم آرمانی گرد آمده‌اند فراموش کرده‌اند که خود باید تفکر کنند.

دومین زمینه تحقیقی، فن‌آوری است. شکی نیست که فن‌آوری‌های الکترونیکی تأثیر بسزایی بر ارتباطات و بویژه ارتباطات بین فرهنگی داشته است. نحوه کار مترجمان بارها با تغییرات اساسی مواجه شده است: نخست با ورود رایانه‌ها، سپس اینترنت و اینک گسترش استفاده از حافظه‌های ترجمه. نکته جالب این که هیچ یک از این تغییرات مرهون مطالعات

ترجمه نیست. با این حال امید است رفته رفته با کشف جنبه‌های شناختی ترجمه و روشهای ارتباط مترجمان با یکدیگر بتوانیم روزی به ترسیم چشم‌انداز فن‌آوری کمک نماییم. علاوه بر این، از آنجا که فن‌آوری اطلاعاتی بخش پایه جهانی سازی است، باید بفهمیم تأثیر تغییرات جاری بر نحوه برقراری ارتباط میان فرهنگها و چگونگی شکل‌گیری فرهنگها در این عهد الکترونیک چه بوده است و چیزهای زیادی از این رهگذر فرا بگیریم. سومین زمینه تحقیقی، دریافت^۱ و کاربرد واقعی ترجمه‌هاست. این زمینه سالیان متمادی با بی‌اعتنایی مواجه بوده است. همان‌طور که زبان‌شناس زمینه تحقیق خود را به طور سنتی در میان سخنگویان زبان می‌جوید ما نیز بر مترجمان تمرکز کرده‌ایم در حالی که دریافت، دست‌کم نیمی از عمل ارتباط محسوب می‌شود. با این حرف گمان نمی‌کنم که صرفاً چون کسی در این زمینه کار نکرده است پس باید در این زمینه مطالعه شود. دلایل بهتری برای تحقیق در این زمینه وجود دارد. دلیل اول آنکه اندک تحقیقات تجربی که با نگاهی بر دریافت انجام گرفته حکایت از آن دارند که ترجمه‌های مختلف و یا استراتژی‌های ترجمه تأثیر چندانی برگیرنده (مخاطب) ندارند. این نتیجه‌ای نیست که به دنبال آن هستیم و به همان دلیل جالب است (چه بسا کل رشته ما بی‌ربط باشد). از این مهم‌تر، مطالعه دریافت به قلمروی «کاربرد» وارد شده است. آنچه دریافت‌کنندگان واقعا با متن انجام می‌دهند — اینکه چگونه ارتباط را با عمل پیوند می‌دهند و هرچه در فراسوی آنچه معمولاً با خواندن پیوند دارد — در قلمروی کاربرد قرار می‌گیرد. ظن قوی من این است که انجام تحقیق در این زمینه نه تنها نشان خواهد داد که بسیاری از استدلالهای سنتی ما درباره استراتژی‌های ترجمه نامربوط است که مناظرات انتزاعی درباره «کیفیت متن» نیز اشتباه است. کاربران با تجربه به خوبی می‌توانند مفهوم بعضی از ترجمه‌های ارزان و سردستی را درک کنند و بسیاری از شرکتها دیگر حاضر به پرداخت هزینه‌های سنگین ترجمه و ویرایش که کاملاً به دست مترجمان انجام می‌شوند، نیستند (این حقیقت نیز هست که بسیاری از ترجمه‌ها سرنوشت‌شان این است که کسی آنها را نمی‌خواند). این بحث بالاخره بحثی اقتصادی است و باید قادر باشیم سهمی از آن را بر عهده بگیریم.

چهارمین زمینه اخلاق است. به نظر عجیب می‌رسد چون مطالعات توصیفی تمامی بحثهای قدیمی درباره اینکه مترجمان چگونه باید ترجمه کنند را به دور ریخت. تجربه گرایان کار درستی کردند و از مرزهای صرفاً نظری پا را فراتر گذاشتند. با این حال اخلاق صرفاً محدود به این نیست که به مترجمان بگوییم چگونه ترجمه کنند.

¹ reception

نیاز مبرمی به اندیشه‌های خوب وجود دارد، اندیشه‌هایی که به ما بگویند فرهنگها چگونه به یکدیگر مرتبط می‌شوند، نه اینکه ارتباط آنها چه قدر ناکاراست. از آن دیدگاه، از دیدگاه اخلاق در مفهوم گسترده‌تر اجتماعی فرهنگی، گمان می‌کنم بتوانیم سؤالاتی تازه درباره چگونگی ارتباطات بین فرهنگی و بنابراین چگونگی کار مترجمان بپرسیم. برای انجام این کار نیازی به تجویزگرایی نداریم. اخلاق در بهترین شکل خود به مردم کمک می‌کند تا به باز اندیشی فعالیت‌های خود بپردازند. مثلاً نظریه‌پردازی به نام آرنود لی گیوز پیشنهاد می‌کند که ما نباید درباره آنچه متن معنی می‌دهد بیندیشیم بلکه باید با «مخاطبی» که متن عرضه می‌دارد، با شخصی که سعی می‌کند از راه اشیا با ما ارتباط برقرار کند وارد گفتگو شویم. به نظر فکر ساده‌ای است. اما هرگاه که در سمیناری درباره فن‌آوری ترجمه از آن استفاده می‌کنم به خوبی طنین‌انداز می‌شود. امید دارم کارهایی مشابه نیز با نظریه مشارکت صورت گیرد. اینکه مردم بتوانند و باید برای نفع هر دو سوی ارتباط با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و اگر این گونه نباشد ارتباط غیراخلاقی است. اندیشه من در این زمینه عمدتاً بر مفهوم مخاطره متمرکز شده است. بر این نظرم که باید یاد بگیریم و سخت کار کنیم تا با مشکلاتی که مخاطره زیادی دارند دست و پنجه نرم کنیم. این مخاطره را می‌توان امکان مشارکت نکردن تعریف کرد. و از همین جاست که در بها بر روی دنیایی از نظریه باز می‌شود.

اینها شمایی از آن چیزهایی است که می‌تواند در فراسوی توصیفات متنی رخ دهد. تا یادم نرفته نیز فوراً این نکته را بیافزایم که همه چیزهایی که تا به حال گفتم ترجمه شفاهی را نیز در بر می‌گیرد (واژه ترجمه که می‌گوییم در برگرنده ترجمه مکتوب و شفاهی است). این را هم اضافه کنم که تمامی این زمینه‌ها تداخل زیادی با یکدیگر دارند و کار در هر یک از این زمینه‌ها تنها از عهده یک محقق تنها و یک رایانه بر نمی‌آید. در فراسوی توصیف به پروژه‌هایی برای کار گروهی با سایر محققان ترجمه و محققان سایر رشته‌ها نیازمندیم.

در کتاب روش در تاریخ ترجمه (۱۹۹۸) بر نقش مترجمان در تاریخ‌نگاری ترجمه تاکید ورزیده‌اید. علاقه‌مندم بدانم برای شما جایگاه متون (کتابها و خود ترجمه‌ها) در تاریخ ترجمه یا در آنچه ترجیح می‌دهید آن را تاریخ مترجم یا تاریخ مترجمان بنامید کجاست؟ در ضمن اگر از شما بخواهم برای محققانی که می‌خواهد تاریخ ترجمه ادبی در ایران معاصر را بنویسد توصیه‌ای بکنید آن توصیه چیست؟ جهت اطلاع شما این دوره احتمالاً کمتر از دویست سال است و تاکنون تحقیق مدونی در این زمینه صورت نگرفته است.

اول اینکه گذشته، مجموعه‌ای از نوشته‌هاست که در زمان حال وجود دارد. هر نوع تاریخی که بنویسیم بر پایه آن نوشته‌هاست. حتی وقتی با مترجمان گفت و گو می‌کنیم آنچه تولید می‌کنیم متونی‌اند که نیاز به تفسیر دارند. متون، وسیله کار ما هستند و نگارش هر نوع تاریخی از گذرگاه تفسیر متون می‌گذرد. در جستجو برای تاریخ مترجمان (به جای صرفاً تاریخ ترجمه‌ها) هدفم اجتناب از هرمنوتیک متون نبوده است. علاقه من صرفاً به نوعی روایت است که بر پایه آن نوشته‌ها بنا می‌شود. اگر سعی کنیم به جای بازسازی فرایندهای ترجمه به بازسازی زندگی خود پردازیم چند چیز رخ می‌دهد. نخست از اهمیت فهرستهای بی‌پایان تغییرات زبانی، که به هنگام مقایسه ترجمه با متن مبدا پیدا می‌شوند، کم می‌شود. به این ترتیب موضوع از آنچه تغییرات زبانی هستند به دلیل ساخت آنها معطوف می‌شود و این جستجو برای دلایل همواره پای موضوعات غیر ترجمه را به میان می‌کشاند. دوم، زمانی که به کار تحقیق درباره تاریخ ترجمه می‌پردازیم فوراً به این نکته پی می‌بریم که معمولاً در تولید ترجمه‌ها (و به طور کلی متون) در عمل بیشتر از یک کارگزار^۱ وجود دارد. مترجمان به صورت شبکه کار می‌کنند و به همراهی سایر مترجمان و مشتریان با خواننده‌ها، با نویسندگان و با گروه‌های سیاسی و پروژه‌های ایدئولوژیکی تشکیل رابطه می‌دهند. سوم و مهم‌تر از همه، معمولاً این شبکه‌ها در بین مردم به آن ترتیب مناسبی که ما در متون بر قرار می‌سازیم نیست. نوعی از تاریخ از این فکر نشات می‌گیرد که تمام متون در زبان الف در این سو است و تمامی متون در زبان ب نیز در سویی دیگر و تاریخ ترجمه قرار است داستانی درباره یکی از این دو سو باشد (معمولاً درباره سوی مقصد). با این حال نوعی دیگر تاریخ هست که می‌تواند انسانهای دو سوی این مرز فرضی را به هم ارتباط دهد. در دومین نوع تاریخ که به آن تاریخ بین فرهنگی می‌گوییم باید درباره فرهنگهای مختلف هم‌زمان صحبت کنیم و نیز درباره تداخلهایی که معمولاً در محیطهای کاری میانجی‌گرهای حرفه‌ای وجود دارد. بنابراین تاریخ بین فرهنگی، مبلغ دیدگاه متفاوتی از جهان است. بهترین راه نیز برای انجام آن توجه به انسانهاست و نه ترتیب آرمانی متون.

اما درباره نوشتن تاریخ ترجمه ادبی در ایران باید بگویم که چیز زیادی برای گفتن ندارم. هرچه بیشتر در این زمینه تحقیق کنم بیش از پیش متوجه تفاوت‌های موجود در روابط بین فرهنگی در آن خواهم شد و در واقع متوجه خواهم شد که مفاهیم ترجمه در کشور شما چه تغییرات اساسی با سایر جاها دارد. مهم‌تر از همه من نوعی تاریخ ترجمه انجام می‌دهم که بتواند مشکلات موجود در ارتباطات بین فرهنگی را حل نماید و بی‌شک تحقیق

شما برای حل مشکلی از نوع دیگر است. به نظر من شما حق دارید تا علائق تاریخی و شخصی خود را در کار تحقیق دخیل بدانید. تنها توصیه واقعی من به شما این است که تحقیق را راهی برای حل مشکلی بدانید که برایتان اهمیت دارد. همان‌طور که در گذشته انسانهایی کار تحقیقی انجام داده‌اند امروز نیز این افراد وجود دارند. من و شما هم از جمله آنها هستیم و تاریخ خود را می‌نویسیم.

در روش در تاریخ ترجمه (۱۶۵:۱۹۹۸) می‌گویید «چیزی به نام مکتب ترجمه تولید وجود نداشته است». دلایل شما برای این حرف چیست؟ شما به فعالیت‌های ترجمه که در آنجا انجام می‌گرفته چگونه نگاه می‌کنید؟

گمان می‌کنم داریم درباره ترجمه‌هایی که در تولیدو در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی در اسپانیای آن زمان صورت می‌گرفته صحبت می‌کنیم. علی‌رغم بسیاری از افسانه‌ها، اسناد موجود نشان نمی‌دهند که در آن زمان مدرسه‌ای وجود داشته که در آن مترجمان آموزش ترجمه می‌دیده‌اند. این کشف من نیست: در پنجاه سال گذشته محققانی چون هاسکینز و دالورنی نیز این حرف را گفته‌اند. گمان می‌کنم این نمونه بسیار خوبی است تا به هنگام تحقیق درباره تاریخ ترجمه به دقت به اسناد توجه کنیم. وقتی با آنچه واقعا نوشته شده سر و کار دارید (در کتاب مذاکره مرزها این کار را می‌کنم) در می‌یابید که نکات اشتباه بسیاری نیز وجود دارد. مثلاً نه تنها در تولیدو بلکه در بسیاری جاها که اکنون شمال اسپانیا و جنوب فرانسه محسوب می‌شوند در کنار مرزهای وسیع اسلام و مسیحیت ترجمه صورت می‌گرفته است. این تاریخها حاکی از آن است که اسقف اعظم تولیدو، رایموند، مسوول تشکیل گروه‌های ترجمه بود، اما اسناد حاکی است که وی تنها موکل یک ترجمه است. برخی مورخان مدعی نوعی تداوم کار از قرن دوازدهم میلادی (ترجمه به لاتین) به قرن سیزدهم (ترجمه به کاستیلانی) هستند، اما اگر تاریخها را بررسی کنید متوجه نوعی وقفه سی ساله می‌شوید. □